به بهانه برگزاری انتخابات پارلمانی عراق در ۳۰آوریل ۲۰۱۴

موانع شکل‌گیری دموکراسی در عراق

صلاح‌الدین هرسنی
مدرس علوم‌سیاسی و روابط بین‌الملل

عکس: AP

تجربه سازوکارهای سیاسی در فراگرد حیات سیاسی کشوری چون عراق نشان داده است آزمون دموکراسی در این کشور نتوانسته است قرین توفیق باشد. این ناکامی که از همان آغاز شکل‌گیری تاریخ مدرن عراق و با سلطنت فیصل آغاز شد، تا به حال تداوم یافته است. بدون تردید در پس عدم‌توفیق آزمون دموکراسی عراق، زمینه‌ها و عواملی وجود دارند. در این راستا آنچه به زمینه‌های این ناکامی مربوط است می‌توان از متغیرها و مولفه‌هایی چون: فرآیند تاریخی ملت‌سازی تحمیلی و الیگارشیک، وجود بنیان‌های غیردموکراتیک، خشونت سیاسی و فقدان دولت مقتدر و کارآمد نام برد. اما آنچه به عوامل مربوط است، می‌توان به سیاست مداخله‌گرایانه کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اشاره کرد. از قراین و شواهد پیداست که فرآیند طبیعی و کلاسیک شکل‌گیری دولت و ملت‌سازی یکی از جلوه‌های تحقق دموکراسی در قرائت روسویی، کانتی و آبای عصر روشنگری است. اما این تجربه در عراق مدرن از قضا صفر افزود به این معنا که فرآیند دولت و ملت‌سازی در عراق آن هم به جهت جمعیت‌های ناهمگون قومی و مذهبی به‌صورت طبیعی و کلاسیکش شکل نگرفت. این وضعیت منجر به شکاف‌های متراکم در جامعه سیاسی و اجتماعی عراق شده که شکاف‌های متراکم قومی، زبانی و مذهبی از نشانگان بارز آنند. در همین راستا شکل‌گیری دولت‌های الیگارشیک و هژمونی آنها بر ساختار نظام سیاسی عراق در کنار دولت‌های بی‌ریشه مزید بر علت شد. برای نمونه سناریو طرح کودتا در کودتا علیه دولت‌ها که فرآیندش با سناریو کودتا علیه ملک فیصل از سوی عبدالکریم قاسم آغاز و به سناریو کودتای عبدالسلام عارف، احمد حسن‌البکر و نهایتا صدام انجامید، وضعیت غیرکلاسیک، اجباری و تحمیلی طبیعی دولت و ملت‌سازی در عراق مدرن را به نمایش می‌گذارند. در این میان الگوهای رفتاری صدام برای فرآیند غیرطبیعی و اجباری دولت و ملت‌سازی یک استثنا بود. صدام سپهر سیاسی و شیوه حکمرانی خود را با ویژگی‌هایی چون: تبعیض‌های شدید سیاسی، سرکوب گروه‌های قومی، اتخاذ رویکرد کلاینتالیستی (حامی‌پروری) و الگوی حد اکثرسازی اقلیت‌های قومی و مذهبی بنا کرد، اما به جهت خودکامکی و روند تصاعدی پارنوییدی در رفتاری سیاسی، دولتش مستعجل بود. هنگامی هم که او با جمهوری ترس وداع گفت، نه دولت انتقالی پل‌بلمر توانست به شکل بخشی دولت و ملت‌سازی داوطلبانه و غیراجباری کمک کند و نه انتخاب دموکراتیک ایاد علاوی و اخلاف آن یعنی نورالمالکی و تیم‌های کاری‌اش.

وجود بنیان‌های غیردموکراتیک در این کشور هم مولفه دیگری است که منجر به شکل‌گیری دموکراسی شکننده و ناپایدار در عراق شده است. این فرآیند در عراق با کودتای ۱۹۶۸ حسن البکر علیه عبدالسلام عارف رقم خورد. این وضعیت منجر به ایجاد فضایی معطوف به منازعه شد و اختلافاتی را بین حزب‌بعث و مخالفان آن برانگیخت، هر چند این منازعه با مجاهدت رهبرانی چون میشل عفلق، صلاح‌الدین بیطار و زکی‌العارسوزی با هدف پان‌عربیسم پایان پذیرفت، اما پان‌عربیسم مورد نظر حزب باعث افزایش اقتدار صدام شد و او که عامل این اتحاد را حسن‌البکر می‌دانست، مبادرت به کودتا علیه او کرد. در واقع افزایش قدرت صدام سبب شد تا بنیان‌های غیردموکراتیک با نشانگانی چون، سلطه بر نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، رویکرد هزار فامیل و خویشاوندپروری در تصاحب مناصب سیاسی، اتخاذ الگوهای اقتدارگرایانه و فعال مایشاشدن او در صحنه قدرت و ساختار سیاسی عراق خود را نشان دهد. طبیعی به نظر می‌رسید که تمهید این شرایط نتواند به بهبود وضعیت دموکراسی سالم کمکی برساند. از سوی دیگر لحاظ کردن مقولاتی چون: اعتقاد به اصول و باورهای مدنی، پرهیز از نگرش‌های انحصارگرا، اصل تسامح و مدارا، خویشتنداری سیاسی، رعایت حقوق مدنی اقلیت‌ها و همچنین احترام به مصالح جمعی آن هم در راستای منافع ملی، هیچ‌گاه در الگوهای رفتاری صدام در تمام دوران صدارتش نمود نیافت. هرچند این مقولات هم تا قبل از سلطه صدام در نظام سیاسی عراق وجود نداشت. برآیند منطقی چنین رفتاری از سوی صدام و اسلافش آن شد که پیوندهای مدنی و باورهای دموکراتیک، جای خود را به نوعی پلورالیسم غیرمدنی یعنی باورهای قومی، قبیله‌ای و مذهبی دهند.

اما آنچه به خشونت سیاسی و فقدان دولت مقتدر و کارآمد در زایش دموکراسی ناپایدار در عراق مربوط است، در الگوهای رفتاری حزب‌بعث و بقایای آن در زادگاه صدام یعنی تکریت است. بدون تردید این خشونت‌ها ریشه در پیکارهای قومی دارد. در واقع اقدام نخست‌وزیر عراق در اعدام صدام انگیزه‌های بقایای حزب‌بعث را برای جدال و فضای آنتاگونیسم فراهم کرد. این جدال‌ها داستان مکرر جامعه سیاسی و اجتماعی عراق است که زمینه را برای هژمونی قومی، فرقه‌ای و مذهبی فراهم کرد و به اردوی اقلیت‌های حاشیه هم کشیده شد. بخشی از جدال‌ها و خشونت‌های امروزی نظام سیاسی عراق هم در پاسخ به رفتارهای تلافی‌جویانه صدام و حزب‌بعث است. صدام که جامعه سیاسی عراق را بر محور خودکامگی و انحصارگرا و البته در امتداد خطوط قومی و مذهبی قرار داده بود، بسیاری از گروه‌های خارج از گود قدرت را به مقابله کشاند. این فرآیند را می‌توان با جلوه‌ها و نشانگانی که از جدال میان کردها و شیعیان عراق بود، مشاهده کرد که برای کسب قدرت سیاسی بالا و تدارک مافات و اعاده نظم سیاسی مورد نظر خود و مآلا به جهت جلوگیری از طردشدن تلاش داشتند. از سوی دیگر، رویکردهای تقابلی گروه‌های ائتلافی اسلامگرا بر وخامت اوضاع افزود و متضمن ایجاد و تشدید خشونت شد. مهم‌ترین رویکردهای تقابلی اسلامگرا در راهبردهای رهبران القاعده نمود یافته است. اگرچه راهبردهای القاعده در افغانستان قرین توفیق نشد، اما رهبران این گروه راهبرد خود را به سمت گسترش گروه‌های افقی در عراق تغییر دادند. این گروه هم اینک با استراتژی‌های مریی و گاها نامریی خود فضای سیاسی اجتماعی عراق را به جبهه‌محوری علیه مجموعه‌های فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و هم‌پیمانانش تبدیل کرده است. این امر منجر به جلوگیری از نهادینه‌شدن بنیان‌های دموکراتیک و تعویق آن در عراق شده است.

در همین راستا فقدان دولت مقتدر و کارآمد را باید یکی دیگر از مولفه‌های دموکراسی شکنندگی و ناپایدار دانست. این وضعیت در جامعه امروز عراق نیز نمود یافته است. قراین نشان می‌دهد که فضای سیاسی و اجتماعی ناشی از خلأ صدام نتوانست به حکومت مرکزی قوی و تحقق حکمرانی خوب و کارآمد و حتی حکمرانی محلی تجویزی مورد نظر غرب، دست یابد چراکه دولت‌های پس از صدام فاقد ویژگی‌های دولت ملی فراگیر و مقتدر بوده‌اند. تحمیل این شرایط ناشی از خشونت‌گرایی حاکم بوده که هر یک از گروه‌های سیاسی سودای به دست‌گیری قدرت را داشته‌اند. به این ترتیب فضای سیاسی و اجتماعی پس از صدام هرگونه فرصت را برای رقابت‌ها و تعاملات دموکراتیک از دست داد و وضعیت حکمرانی آن در ماهیت و مسیر حکمرانی بسیار ضعیف و شکننده ظاهر شد.

اما آنچه به عوامل و موانع شکل‌گیری دموکراسی شکننده و ناپایدار در عراق کمک کرده است، رویکرد مداخله‌جویانه و اشغال نظامی این کشور از سوی آمریکا آن هم با هدف محو سلاح‌های کشتار جمعی و به جهت همدستی عراق در سناریو مرگبار القاعده بعد از حوادث تروریستی ۱۱سپتامبر بوده است. در واقع بهانه مبارزه با تروریسم از سوی آمریکا و قراردادن عراق در لیست سیاهش، این فرصت را برای نئوکان‌های آمریکا و اجاره‌نشین عمارت شماره ۱۰استریت‌داونینگ (بلر) برای تهاجم به عراق فراهم کرد. به‌واقع حضور آمریکا و متحدانش در عراق، این کشور را خط‌مقدم مخاصمه و جنگ از سوی گروه‌های جهادی با متجاوزان کرد. این فرآیند نتیجه‌ای جز تضعیف جامعه مدنی و نیز تضعیف حکمرانی برای کشور آشوب‌زده‌ای چون عراق نداشت.

نکته آن است که با همه زمینه‌ها و عواملی که در باب ناپایداری و شکنندگی دموکراسی برای عراق امروز گفته شد، نمی‌تواند، آغازی برای تداوم دموکراسی شکننده و ناپایدار در عراق باشد. دموکراسی واقعی در عراق که به واقع نیاز اساسی جامعه امروز عراق است، نیازمند حکمرانی خوب، دولت مقتدر و کارآمد و نیز ایجاد فضایی همکاری‌جویانه و لزوم حذف شکاف میان دولت و جامعه مدنی است. امروز دست‌اندرکاران نظام سیاسی عراق باید بدانند که برای تحقق دموکراسی، عصر وداع با اسلحه فرا رسیده است و تحقق دموکراسی و پرنسیپ‌های آن الزاما با خشونت، فرقه‌گرایی و از لوله تفنگ درنمی‌آید. بنابراین فضای سیاسی و اجتماعی عراق اساسا باید برای تحقق دموکراسی از بنیان‌های غیرمدنی و غیردموکراتیک، انحصارگرایی قومی و مذهبی فاصله گیرد. شاید انتخابات پارلمانی ۳۰ آوریل این فرصت را برای جامعه سیاسی و اجتماعی عراق در فاصله‌گیری از دموکراسی ناپایدار و شکننده فراهم کند. هر چند خطر خشونت‌های فرقه‌ای و فعالیت گروه‌های تروریستی مانند داعش که به جای القاعده وارد کارزار تروریستی در ساختار نظام سیاسی عراق شده، این امکان را کمرنگ می‌کند و از تحقق آن می‌کاهد.

تاثیر «بهار عربی» بر پیروزی «بوتفلیقه»

مائده ارکان

انتخابات ریاست‌جمهوری بزرگ‌ترین کشور آفریقا - الجزایر - در حالی برگزار شد که مصر، لیبی، یمن و تونس با آنکه حاکمان مستبد خود را ساقط کرده‌اند، هنوز به‌نوعی با آشفتگی سیاسی و بحران‌های داخلی ناشی از بهار عربی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. اما امواج این بهار که تا اندازه‌ای حکایت از ظهور گفتمان پسااسلامگرایانه - جامعه‌ای دموکراتیک و ایمانی - داشته، نتوانست به الجزایر، این حساس‌ترین[1] کشور آفریقا راه یابد و رهبران پیر و مستبد آنان را از دایره قدرت خارج کند. چراکه عبدالعزیز بوتفلیقه - رییس‌جمهور - وعده اصلاحات در ساختار سیاسی کشور را داده بود.

روز ۱۷ آوریل - ۲۸ فروردین - بیشتر مردم الجزایر در حالی رای خود را به صندوق‌ها ریختند که نتیجه تقریبا مشخص بود. رای به بوتفلیقه، رای به ثبات سیاسی و امنیت بود که وی بعد از نزدیک به یک دهه ناآرامی و آشفتگی سیاسی در سال‌های (۱۹۹۹-۱۹۹۱) و سپس در بهار عربی (۲۰۱۰) برای آنان به ارمغان آورده بود. بنابراین مشروعیت داخلی و بین‌المللی الجزایر مدیون این دو عامل محسوب می‌شود. این در حالی است که الجزایر برای غرب دارای اهمیت ویژه‌ای است. اهمیت استراتژیک این کشور باعث شده که غرب از آن به‌عنوان متحد استراتژیکش در قاره آفریقا نام برد. نبیلا رمدانی در مقاله‌ای در گاردین می‌نویسد: الجزایر کشوری با اهمیت استراتژیک زیادی است که در دهه جنگ علیه ترور، انگلستان، آمریکا و فرانسه آن را به‌عنوان متحد اصلی خود در نظر می‌گیرند. وی می‌نویسد آنان بوتفلیقه را در منطقه‌ای که به‌طرز وحشتناکی بی‌ثبات است، حداقل یک بازیگر قابل پیش‌بینی می‌دانند که غرب با او می‌تواند کار کند.

بوتفلیقه در آستانه انتخابات با آماج اتهامات از جمله فساد اقتصادی و سیاست‌های پوپولیستی در ساختار سیاسی کشور روبه‌رو بود، در حالی‌که مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشور را فراگرفته است. با این وجود، وی توانست در این رقابت سیاسی پیروز شود و ۸۱درصد آرا را کسب کند. اما به دلیل اینکه اپوزیسیون یعنی احزاب اسلامگرا و سکولار انتخابات را تحریم کرد میزان مشارکت مردمی به ۵۱/۷درصد سقوط کرد. این میزان ۲۳درصد کمتر از سال ۲۰۰۹ بوده است.

مردم الجزایر معتقد هستند در این آشفته‌بازاری که جهان عرب را فراگرفته وجود بوتفلیقه توانسته است کشور را از بحران سیاسی دور نگه دارد. پس آنان بیشتر به «ثبات» علاقه‌مند هستند تا «تغییر». چراکه هراس دارند با آغاز تغییر در این سرزمین، بی‌ثباتی سیاسی و جنگ داخلی در کشور شروع شود. به‌ویژه که آنان این بحران‌ها را در دهه ۹۰ میلادی تجربه کرده‌اند. البته منابع دولتی در آستانه انتخابات اشاره کردند که بوتفلیقه برای تغییر آماده است.

بعد از اعتراضات مردمی در تونس، الجزایر هم شاهد اعتراضات محدود مردمی بود[۲]. اما بوتفلیقه با اتخاذ سیاست مماشات و اعطای امتیاز به شهروندان این کشور تاکنون مانع از ورود بهار عربی به این کشور شده است. وی با وعده اصلاحات سیاسی، لغو حالت فوق‌العاده بعد از ۱۹سال در کشور، لغو قانونی که اجازه تظاهرات خیابانی به مردم داده نمی‌شد و لغو تشکیل انجمن‌های سیاسی که با محدودیت روبه‌رو بود، ارزان‌کردن برخی کالاهای اساسی و پخش پول بین مردم با تکیه بر درآمد ۱۶میلیارددلاری حاصل از فروش نفت و گاز، این کشور را از بحران نجات داد. حمود صالحی - استاد علوم سیاسی دانشگاه ایالتی کالیفرنیا - به نقل از بی‌بی‌سی بر این باور است که بوتفلیقه برای اینکه از مشارکت سیاسی تمامی گروه‌ها و احزاب مختلف اطمینان پیدا کند از مشاور و وزیر کابینه سابقش برای سازماندهی و رهبری یک گفتمان ملی در اصلاحات کابینه خبر داد؛ چراکه هر دو رهبر انتخاب‌شده به احزاب سیاسی بربرها و رهبران اسلامگرا وابسته بودند. رییس‌جمهور الجزایر تلاش کرد تا با انتخاب این دو به دیگر اقلیت‌ها، احزاب و گروه‌های سیاسی توجه کند تا از اعتراضات و ناآرامی‌هایی که جهان عرب را در بر گرفته بود، جلوگیری کند.

بوتفلیقه در حالی برای چهارمین‌بار در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کرد که از یک‌سال پیش دچار عارضه مغزی شده و کمتر در انظار عمومی دیده می‌شود، به‌گونه‌ای که در تبلیغات انتخاباتی‌اش تنها یکی، دوبار توانست حضور یابد. گفته می‌شود از آنجایی که وی بیمار است یک گروه چهارنفره کشور را اداره می‌کنند؛ سعید بوتفلیقه (برادر رییس‌جمهور)، عبدالمالک سلال (نخست‌وزیر سابق و رییس ستاد انتخاباتی بوتفلیقه)، عمار سیدانی (دبیرکل جبهه آزادیبخش ملی) و عمارغول (وزیر حمل‌ونقل). این در حالی است که بوتفلیقه بعد از شروع ناآرامی‌ها در جهان عرب طی یک سخنرانی اعلام کرد که وقت نسل او که از استقلال کشور تاکنون سر کار بوده‌اند، بالاخره به پایان رسیده است. وی در این سخنرانی از مردم خواست دیگر نسل انقلابی در قدرت باقی نماند تا آینده کشور تضمین شود و این اتهام که نسل انقلابی می‌خواهد قدرت را در قبضه خود داشته باشد، رفع شود. بوتفلیقه همچنین اعلام کرد از نامزدی در انتخابات آینده صرف‌نظر خواهد کرد.

رییس‌جمهور الجزایر از اواخر دهه ۹۰ برای سه دوره در سال‌های ۱۹۹۹، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ به‌عنوان رییس‌جمهور الجزایر انتخاب شد. طبق قانون‌اساسی پیشین این کشور، رییس‌جمهور تنها برای دو دور امکان نامزدشدن را داشته، اما بوتفلیقه برای آنکه بتواند برای دور سوم مجددا در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کند قانون را تغییر داد. این مساله باعث شد گروهی از دانشجویان و جوانان این کشور تشکلی به نام «برکت» را برای مخالفت با نامزدی مجدد بوتفلیقه تشکیل دهند. اما فعالیت و نفوذ این تشکل به حوزه عمومی کشیده نشد و تنها در سطح روشنفکری محدود ماند. این مساله نشان می‌دهد که مخالفت‌ها با بوتفلیقه هنوز به تمام جامعه کشیده نشده و در سطح روشنفکری و جوانان محدود مانده است.

انتخابات ریاست‌جمهوری الجزایر در حالی برگزار شد که بیشتر احزاب سیاسی مخالف این انتخابات را تحریم کرده - از چپگرایان تا اسلامگراها و بوتفلیقه تنها یک رقیب جدی داشت - بن فلیس. وی در دوره بوتفلیقه مدتی نخست‌وزیر بود اما بعد از سیاست کناره‌گیری کرد. بن‌فلیس پس از آنکه نتوانست آرای لازم را کسب کند از تقلب گسترده در روز انتخابات خبر داد.

بوتفلیقه، الجزایر را که در دهه ۹۰ میلادی جولانگاه اسلامگرایان افراطی شده بود و آنان جنایات فراوانی مرتکب شده بودند به «جزیره ثبات» تبدیل کرد. در سال ۱۹۹۹ که جبهه نجات اسلامی (fis) در آستانه پیروزی قرار گرفت ارتش به دلیل اینکه اعتقاد داشت حضور یک حزب اسلامی در قدرت، دموکراسی را به خطر می‌اندازد دخالت و رییس دولت - شاذلی بن‌جدید - را مجبور کرد که انتخابات را متوقف و از قدرت کناره‌گیری کند. اما جبهه نجات اسلامی مبارزه علیه ارتش را آغاز کرد و سپس به روستا و شهرهای مختلف رفته و با قتل‌عام مردم، جنگ داخلی را در این کشور آغاز کرد. این جنگ که به مدت ۱۰سال - «دهه سیاه» - ادامه داشت گفته می‌شود بین ۱۵۰ تا ۲۰۰هزار کشته برجا گذاشت. اما این بوتفلیقه بود که با اعلام «طرح وفاق ملی» کشور را از جنگ داخلی و خونریزی نجات داد.

عبدالعزیز بوتفلیقه از جوانی فعالیت سیاسی داشته و از اعضای مهم جبهه آزادیبخش ملی و از مبارزان علیه استعمار فرانسه بود و با مرگ هواری بومدین به‌دلیل اختلافات درون‌حزبی از کمیته مرکزی جبهه اخراج می‌شود و سال‌ها از سیاست کناره‌گیری می‌کند. این در حالی بود که با شروع جنگ داخلی و مشکلات اقتصادی فراوان الجزایر در یک انزوای بین‌المللی قرار گرفته بود. با پیروزی بوتفلیقه - انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۹۹ - که از طرف احزاب اصلی و مهم کشور حمایت می‌شد کشور وارد مرحله جدیدی از حیات سیاسی و اجتماعی خود شد. وی با اعلام «طرح وفاق ملی» عفو عمومی اعلام کرد و از همه گروه‌ها خواست که به دولت کمک کنند. در این راستا برخی از گروه‌های اسلامی برای همکاری با دولت اعلام آمادگی کردند. برنامه اصلاحاتی بوتفلیقه باعث شد که الجزایر با اتکا به درآمد منابع غنی نفت و گاز به آرامش و رفاه نسبی دست یابد. با این وجود درآمد کمی از فروش نفت وگاز صرف رشد و توسعه کشور می‌شود. برای رییس‌جمهور الجزایر امنیت مهم‌تر از اقتصاد بوده و این مساله باعث نارضایتی گروهی از مردم شد. با شروع بهار عربی در خاورمیانه عرب نسیمی از این بهار در این کشور وزیدن گرفت و اعتراضات مردمی در سطح محدود آغاز شد. اما رییس‌جمهور با وعده و عیدهایی که هیچ‌گاه اجرایی نشد تلاش کرد تا این اعتراضات را خاموش کند. در مجموع می‌توان اذعان کرد پیروزی بوتفلیقه در این انتخابات بیشتر به دلیل نگرانی مردم در نبود وی و ایجاد بحران و بی‌ثباتی سیاسی در کشورشان بوده است. البته وجود اپوزیسیون پراکنده و غیرمنسجم و رقیبان نه چندان جدی هم از عواملی بود که عامه مردم تشخیص دادند که به بد رای دهند تا بدتر بر آنان حکومت نکند. اگر اقتصادی شکننده و نابسامان دارند لااقل از نعمت امنیت برخوردار باشند. گرچه می‌خواهند دولت از درآمد فراوان نفت و گاز برای رفع مشکلات اجتماعی و اقتصادی‌شان استفاده ببرد. عامه مردم «اقتصاد» را فدای «امنیت و ثبات سیاسی» کردند و به کهنه سربازی رای دادند که مدت‌هاست اداره کشور را به نزدیکان و مشاوران خود واگذار کرده است. اینگونه بود که بهار عرب بر پیروزی بوتفلیقه تاثیر گذاشت و وی برای چهارمین بار به‌عنوان رییس‌جمهور قانونی در راس ساختار سیاسی الجزیر قرار گرفت.

[۱]- الجزایر به دلیل قرار داشتن در منطقه‌ای حساس که از یک‌طرف با خاورمیانه و از طرف دیگر هجوار کشورهای حوزه مدیترانه است از موقعیت ژئوپلیتیکی ممتازی برخوردار است. این کشور همچنین در پروژه خاورمیانه بزرگ و اتحادیه اروپایی دارای اهمیت است.

[۲] - ۲۸ دسامبر ۲۰۱۰ تظاهرات خیابانی در الجزایر برگزار شد. رییس‌جمهور پایان قانون شرایط اضطراری را در ۳۰ فوریه ۲۰۱۱ اعلام کرد.

دریچه

صبر استراتژیک مقابل کرەشمالی

ترجمه: پریسا فرهادی

فقط چندروز یا شاید چند ساعت باقی‌مانده به اینکه دولت کره‌شمالی آزمایش هسته‌ای خود را که چهارمین آزمایش هسته‌ای در طول تاریخ برنامه هسته‌ای کره‌شمالی محسوب می‌شود، عملی کند. سخنگویان دولت کره‌شمالی به تازگی به احتمال این آزمایش اشاره کرده‌اند و تصاویر ماهواره‌ای دریافت‌شده توسط بنگاه اطلاعاتی کره جنوبی و متخصصان آمریکایی نشان‌دهنده امور (فعالیت‌های) معمول در مقر آزمایش‌های هسته‌ای کره‌شمالی است.

برنامه‌ریزی زمانی (کره‌شمالی) نیز به نظر مناسب می‌رسد. رییس‌جمهور باراک اوباما در ۲۵ آوریل وارد سئول شد. با توجه به مقاصد احتمالی سیاسی رهبران کره‌شمالی، باید دید که آزمایش هسته‌ای در زمان ملاقات باراک اوباما انجام می‌شود یا با خروج او (از منطقه). به نظر می‌رسد که هدف اصلی این نمایش نظامی- سیاسی کره‌شمالی، دولت آمریکاست.

شاید ساده‌انگاری باشد که بگوییم تصمیم احتمالی کره‌شمالی برای یک آزمایش هسته‌ای دیگر منحصرا به‌وسیله ملاحظات سیاسی هدایت می‌شود حتی اگر این ملاحظات برجسته به نظر برسند. رهبران و دانشمندان کره‌شمالی نیز دلایل فنی و نظامی معتبری برای انجام یک آزمایش هسته‌ای دیگر دارند. اکنون بیش از یک دهه است که کره‌شمالی به‌منظور تقویت برنامه‌های هسته‌ای خود که بر اساس پلوتونیم پایه‌گذاری شده، برای تولید اورانیوم غنی‌شده در سطح بالا (HEU) تلاش می‌کند. فناوری هسته‌ای بر پایه HEU مزیت‌های بسیاری دارد و توسعه و تکثیر آن آسان‌تر است. در نتیجه تلاش‌های کره‌شمالی برای تکمیل پروژه HEU خود منطقی به نظر می‌رسد. اگر کره‌شمالی به اندازه کافی اورانیوم تولید کرده باشد، این آزمایش‌ها برای اینکه دریابند قادر به ساخت بمب هسته‌ای هستند یا خیر، نیز منطقی است. دلیل دیگری نیز وجود دارد؛ به نظر می‌رسد سخت‌افزارهای هسته‌ای که کره‌شمالی تاکنون در معرض آزمایش گذاشته است برای استفاده به‌عنوان کلاهک موشکی بسیار بزرگ و سنگین و نامطمئن بوده است. از آنجا که کره‌شمالی برای دستیابی به قابلیت‌های موشک‌های هسته‌ای در مقیاس کامل بسیار تلاش می‌کند، سخت‌افزارهای عظیم‌الجثه کنونی باید جنگ‌افزاری‌تر و کوچک‌تر طراحی شوند. برای نیل به این هدف نیز آزمایش‌های بیشتر یک ضرورت به حساب می‌آید.

با این وجود دلایل اصلی این آزمایش‌ها به وضوح سیاسی است. با انفجار یک سخت‌افزار هسته‌ای پیامی به جهان بیرون به ویژه آمریکا فرستاده می‌شود. سیاستگذاران کره‌شمالی می‌خواهند ناکارآمدی سیاست «صبر استراتژیک» (که «مسامحه بی‌خطر» نیز گفته می‌شود) را نشان دهند. این استراتژی مدت‌هاست که از سوی واشنگتن در مقابل خاندان کیم در پیونگ‌یانگ اتخاذ شده است. موضع رسمی آمریکا در رابطه با مساله هسته‌ای بسیار ساده است و این را بارها به‌صراحت بیان کرده‌است: کره‌شمالی هرگز به‌عنوان یک قدرت هسته‌ای شناخته نخواهد شد و باید هرچه زودتر برنامه‌های دستیابی به سلاح هسته‌ای خود را متوقف سازد. تا هنگامی که پیونگ‌یانگ گام‌های جدی در جهت خلع سلاح‌های هسته‌ای بر نداشته است، ایالات‌متحده وارد مذاکره جدی با آن نخواهد شد، چه رسد به ارایه کمک‌های اقتصادی به این کشور. از نظر رهبران کره‌شمالی و متخصصان هسته‌ای این کشور سیاست «مسامحه بی‌خطری» که آمریکا پیش گرفته است، برای این کشور فرصت بیشتری در جهت تبدیل‌شدن به تهدیدی جدی‌تر برای آمریکا فراهم می‌کند.

با وجود اینکه ایالات‌متحده و بسیاری از کشورهای دیگر به کره‌شمالی درباره عواقب وخیم فعالیت‌های هسته‌ای آن هشدار داده‌اند، کره‌شمالی می‌داند که این بار نیز همان الگوی قدیمی تکرار خواهد شد: بعد از یکسری لفاظی‌های شدید، در نهایت کمیته بین‌المللی کار چندانی از پیش نخواهد برد و تحریم‌ها همچنان بی‌تاثیر خواهند ماند. چنانچه شروع تحریم‌ها در سال ۲۰۰۶ با شروع بهبود اقتصاد نسبتا ضعیف کره‌شمالی نیز مقارن بوده است.

نگاه

زمانی برای تحقق جاه‌طلبی «اردوغان»

رضا همتی

پس از پیروزی چشمگیر حزب عدالت و توسعه در انتخابات محلی ترکیه، اکنون میان مردم و روشنفکران این کشور پرسش‌هایی مطرح است: آیا رجب طیب اردوغان در انتخابات رییس‌جمهوری شرکت می‌کند یا با تغییر اساسنامه حزب عدالت و توسعه و شرکت در انتخابات پارلمانی سال آینده به نخست‌وزیری موجود ادامه می‌دهد، یا اینکه هم در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت می‌کند و هم با برگزاری انتخابات پارلمانی زودرس و کسب احتمالی اکثریت پارلمانی بیشتر، «با» یا «بدون» برگزاری رفراندوم، سیستم رییس‌جمهوری موجود را به ریاستی تغییر داده و رویای ریاست‌جمهوری تام‌الاختیار خود را تحقق می‌بخشد؟ این یعنی، سه گزینه الف) رییس‌جمهوری با شرایط کنونی؛ ب) نخست‌وزیری با اختیارات موجود یا ج) ریاست‌جمهوری با اختیارات تام، پیش‌روی اردوغان قرار دارد. آنچه هویداست اردوغان به نخست‌وزیری کنونی قانع و راضی نیست و اختیارات و قابلیت‌های این مقام را برای نیل به آمال و آرزوهای بلند خود ناکافی می‌داند. همان‌طور که در موقعیت‌های مختلف، آن را به زبان آورده است. وی در سال ۲۰۱۲ از اصل جدایی قوا، اینگونه انتقاد می‌کند: «ما هم اکثریت مجلس را داریم هم قوه‌مجریه را، مردم به ما می‌گویند هنوز هم بهانه می‌آورید! اما باید بگویم جدایی قوا، نقش مانع را پیش‌روی ما دارد. سیستم موجود به‌درستی برپا نشده، این سیستم برای ما مشکلاتی ایجاد می‌کند، جاهایی که هیچ‌کس انتظارش را ندارد موانع بوروکراتیک به‌وجود می‌آورد... . قوه‌قضاییه مانع پیش‌روی ماست.»[1] اردوغان، مقام رییس‌جمهوری با شرایط و اختیارات کنونی را نیز نمی‌پسندد. با نگاهی به سخنرانی‌هایش می‌توان دریافت وی شخصیتی جاه‌طلب و ریسک‌پذیر دارد و حدود اختیار رییس‌جمهوری کنونی برایش رضایت‌بخش نیست. ضمن اینکه اگر می‌خواست همانند «عبدالله گل» به این مقام تشریفاتی قناعت کند نیازی به این همه مبارزه‌طلبی و تکاپوی انتخاباتی نبود.

آنچه اردوغان را راضی می‌کند ریاست‌جمهوری با اختیارات تام است تا بتواند آنچه را طی سالیان در بینشش شکل گرفته و نقطه پایان اول آن، تحقق افق ۲۰۲۳ و جای‌گرفتن ترکیه در میان ۱۰ اقتصاد برتر دنیاست، عملی کند.

حال می‌توان دریافت اردوغان صرفا به ریاست‌جمهوری تام می‌اندیشد. این را در کنار پیروزی نسبی ۴۵/۵درصدی[2] در انتخابات محلی، نبود رقیب جدی و ضعف فراگیر احزاب مخالف در ارایه گفتمان نو بگذارید تا به فرصت منحصربه‌فردی که اردوغان برای تحقق بلندپروازی‌هایش به چنگ آورده، پی ببرید. ارزش این فرصت، زمانی بیشتر می‌شود که به‌خاطر بیاورید پیروزی اخیر پس از وقایع «پارک گزی» و در اثنای طرح پرونده‌های «فساد و رشوه» و افشای «مکالمات تلفنی» مربوط، در شرایطی به دست آمده که شخص اردوغان، آماج شدیدترین اتهام‌های مالی و سیاسی قرار داشته است. ضمن اینکه اردوغان در این فرصت با برگزاری انتخابات زودرس می‌تواند از اثرات رکود اقتصادی محتمل در سال ۲۰۱۴ بر آرای مردم اجتناب کند و از زمانی که رقبا درهم شکسته‌اند بیشترین بهره را ببرد. اکنون این پرسش پیش می‌آید که اردوغان چگونه می‌تواند هم در انتخابات رییس‌جمهوری برنده شود و هم با کسب اکثریت پارلمان، سیستم حکومتی را به ریاست‌جمهوری تغییر دهد.

پیرامون انتخابات رییس‌جمهوری نیز می‌توان گفت وی با پشتوانه ۴۵/۵درصد آرای انتخابات محلی به‌اضافه رای هفت‌درصدی حزب صلح و دموکراسی و رای دودرصدی حزب سعادت، روی کاغذ می‌تواند در دور اول برنده انتخابات شود، اما نباید فراموش کرد اعلام پشتیبانی حزب مناطق کردنشین، یعنی حزب صلح و دموکراسی از اردوغان در این انتخابات می‌تواند بر رای بالای محافظه‌کاران حزب عدالت و توسعه اثر منفی بگذارد و اندکی از آن بکاهد، که به معنی کاهش شانس بُرد در دور اول است. البته شاید اردوغان با تکیه بر بینش استراتژیک و کلام پرقدرت خود بتواند این اثرات منفی را تعدیل و مخاطبان تُرک را قانع کند تا از این اتفاق با حزب صلح و دموکراسی متاثر نشده و همچنان به وی رای دهند. لیکن نمی‌توان ریسک بالای چنین صمیمیتی را نادیده گرفت. به نظر می‌رسد عامل مهمی که از نگاه بیشتر تحلیلگران دور مانده، اثر نرخ مشارکت در انتخابات بر شانس پیروزی اردوغان است. در انتخابات محلی اخیر نرخ مشارکت ۸۹/۵درصد بود که نشان می‌دهد بخشی از واجدین شرایط که پیش‌تر در انتخابات شرکت نمی‌کردند، (نرخ مشارکت انتخابات پارلمانی ۲۰۱۱ برابر با ۸۳/۱۶درصد بود) در انتخابات محلی اخیر مشارکت کرده‌اند (جدول). از سویی نظرسنجی‌ها نشان داده‌اند کسانی که در انتخابات پیشین شرکت نمی‌کردند عمدتا به احزاب مخالف گرایش دارند، یعنی افزایش شش‌درصدی مشارکت در انتخابات اخیر به نفع احزاب مخالف بوده است. از سوی دیگر، سرخوردگی و ناامیدی ناشی از ناکامی در انتخابات اخیر محتملا تا انتخابات آتی رییس‌جمهوری تداوم داشته و باعث کاهش مشارکت دسته فوق و نتیجتا ریزش آرای مخالفان خواهد شد که به معنی افزایش چنددرصدی آرای ثابت حامیان اردوغان است. با این استدلال که، مجموع آرای ۲۱،۵۰۰،۰۰ نفری احزاب عدالت‌وتوسعه و سعادت در انتخابات اخیر در اثر مشارکت پایین‌تر در انتخابات رییس‌جمهوری، معادل بیش از ۴۷/۵درصد رای برای اردوغان خواهد بود. بنابراین چنانچه نرخ مشارکت به کمتر از ۸۱درصد برسد، اردوغان در همان دور اول به پشتوانه آرای احزاب عدالت و توسعه و حزب اسلامگرای سعادت[3] و بدون آرای کردها با حدود ۵۱درصد آرا به پیروزی می‌رسد مگر اینکه به فرض ضعیف، رقیب قَدَری از جانب مخالفان معرفی شود، یا اینکه به فرض ممکن، رقیب آشنایی به نام «عبدالله گل» برای پیشگیری از حذف ناخواسته توسط اردوغان به میدان بیاید. به همین ترتیب، برگزاری همزمان انتخابات پارلمانی با انتخابات رییس‌جمهوری می‌تواند برای آک پارتی امکان بهره‌برداری از فرصت کاهش نر